

خواهد بود. هان! آیا پیام حق بگزاردم؟ بار خدایا تو گواه باش.

اما بعد: ای مردم! بی گمان، شیطان از پرستیده گشتن در سرزمین شما نومید گشته است؛ ولی به جز پرستش، بدان خرسند گشته است که شما در کارهایی که آنها را خرد می‌انگارید، به فرمان وی گردن نهید. از این‌رو، برای نگاهداری آیین خویش، از او بپرهیزید.

«ای مردم! به تأخیر انداختن حرمت ماهی به ماهی دیگر^۹، تنها، سبب افزایش کفر است؛ و ناباوران به خدا، از رهگذر آن، گمراه می‌گردند. اینان، این تأخیر را سالی روا (حلال) و سالی دیگر، ناروا (حرام) می‌دانند تا شماره ماههای حرام را هماهنگ سازند^{۱۰}». از این‌رو اینان بر بنیاد کار خویش، آنچه را که خداوند ناروا دانسته، روا و آنچه را که روا دانسته است ناروا می‌پندارند.

گردش ایام، همانند آن روزی گشته است که خداوند، آسمانها و زمین را آفرید^{۱۱}. «آن روز که خداوند آسمانها و زمین را آفرید، شماره ماهها نزد وی در لوح محفوظ^{۱۲}، دوازده بوده است؛ از آن میان، چهار ماه، حرام بوده‌اند^{۱۳}». سه ماه ذوالقعدة و ذوالحجه و محرم، در پی یکدیگرند و رجب مُضَرَّ^{۱۴}، تنها در میان جمادی و شعبان قرار دارد. هان! آیا پیام حق بگزاردم؟ بار خدایا تو گواه باش.

اما بعد: ای مردم! به حقیقت، زاناتان بر شما حقی دارند و شما نیز بر ایشان حقی دارید. حق شما بر ایشان آن است که جز شما، کسی را بر بستر شما راه ندهند. هیچگاه کسی را که شما نمی‌خواهید، بی‌اجازه شما به خانه‌های شما راه ندهند. به کاری ناشایست روی نیاورند. چنانچه این‌گونه رفتارها از ایشان سرزند، خداوند به شما اجازه داده است که بر ایشان سخت گیرید^{۱۵}؛ از همبستر گشتن با آنان خودداری کنید و ایشان را بزنید^{۱۶}، ولی نه چندان سخت. پس اگر رفتارهای بد خویش را کنار نهادند و به فرمان شما درآمدند، بر شماست که به گونه‌ای متعارف، به ایشان خوراک و جامه دهید. درباره نیکی کردن به زنان، یکدیگر را سفارش کنید؛ زیرا آنان در دست شما گرفتارند^{۱۷} و چیزی برای خویشتن ندارند و شما ایشان را همچون اماتی از سوی خدا، در اختیار خویش گرفته‌اید؛ و با کلام^{۱۸} خداوند، بهره‌مندی از تن ایشان را بر خود حلال گردانیده‌اید. از این‌رو، درباره زنان، از نافرمانی خداوند، بپرهیزید و در مورد ایشان، به نیکی سفارش کنید. هان! آیا پیام حق بگزاردم؟ بار خدایا تو گواه باش.

«ای مردم! هیچگونه بستگی در میان مؤمنان، جز بستگی برادری، وجود ندارد»^{۱۹}؛ دارایی هیچ برادری، جز با خرسندی خود وی، بر کسی حلال نیست. هان! آیا پیام حق بگزاردم؟ بار خدایا تو گواه باش.

پس از من، به کفر بازگردید که در پی آن، برخی از شما، گردنهای برخی دیگر را بزنید؛ زیرا که من چیزی را در میان شما به جای نهاده‌ام که اگر همراه آن باشید، هیچگاه گمراه نخواهید شد؛ آن، کتاب خدا و سنت پیام‌آور او است. هان! آیا پیام حق بگزاردم؟ بار خدایا تو گواه باش.

ای مردم! بی‌گمان، آفریدگار شما یکی و پدر شما نیز یکی است و همگان، فرزندان آدم هستید و

ادم از خاک است و در پیشگاه خداوند، گرمی‌ترین کس از شما، پرهیزگارت‌ترین شماست. هیچ تازی زبانی جز از رهگذر پرهیزگاری، بر غیر تازی برتری ندارد. هان! آیا پیام حق بگزاردم؟ بار خدایا تو گواه باش. مردم گفتند: آری. (سپس فرمود). بنابراین، باید کسی که در اینجا حضور دارد، پیام مرا به کسی که در اینجا نیست، برساند.

ای مردم! بهراستی خداوند بهره‌هریک از وارثان را از مرده‌ریگ (میراث) روشن ساخته است؛ برای وارث نمی‌توان وصیت کرد^{۲۰}. وصیت در بیش از یک‌سوم دارایی روا نیست. فرزندی، از آن صاحب بستر است^{۲۱} و زناکار از نسب و فرزندی، بهره‌ای ندارد^{۲۲}. هرکس خود را به کسی جز پدر خویش بازبندد، یا برده‌ای خود را به کسی جز مالک و سرور خویش نسبت دهد، نفرین خدا، فرشتگان و همه مردم بر او باد؛ و هیچگونه بازگشت از گناه به نیکی (توبه)^{۲۳} و سربهایی^{۲۴} از وی پذیرفته نخواهد گشت. و درود بر شما باد^{۲۵}.

۱. تاب إلى الله: از نافرمانی خدا، به طاعت و فرمان وی بازگشت (لسان‌العرب «تاب»). م.

۲. یعنی آنچه شایسته گفتن است، بگویم و برای شما روشن سازم. م.

۳. یعنی تا دم مرگ. م.

۴. أغراض: جمع عرض به معنی نفس و جان و پیکر آدمی و نیز موارد ستوده یا ناستوده خود انسان یا تباروی می‌باشد. گویا در اینجا، همین معنی اخیر، مورد نظر بوده است. م.

۵. یعقوبی می‌نویسد: هر بار که پیامبر خدا (ص) این جمله را بر زبان می‌راند، مردمی که به سخنان وی، گوش فرامی‌دادند، می‌گفتند: آری (تاریخ یعقوبی ۹۱/۲). م.

۶. وی به قصد یافتن دایه برای فرزند شیرخوار خود، به میان قبیله لیث رفته بود که افراد قبیله هذیل، او را کشتند (ابن هشام ۲۵۱/۴؛ یعقوبی ۹۱/۲؛ طبری ۱۷۵۳/۴). م.

۷. سدانث: خدمتگزاری خانه کعبه، این افتخار و پرده‌داری کعبه، در زمان جاهلیت از آن بنی‌الدنار بود. پس از اسلام نیز پیامبر خدا (ص) این دو کار افتخار آفرین را به آنان، واگذارد. م.

۸. افتخار این خدمت، از آن قریش بود. م.

۹. النسیء: به تأخیر انداختن حرمت ماه حرام به ماهی دیگر است. چون تازیان مردمی جنگجو و غارتگر بودند، هنگامی که ماه حرام فرامی‌رسید و آنان سرگرم کارزار بودند، بر ایشان دشوار بود که دست از پیکار بردارند؛ بدین جهت، آن ماه را ماه حلال دانسته به جای آن، ماهی دیگر را ماه حرام می‌پنداشتند. برای نمونه، ماه صفر را ماه محرم به‌شمار می‌آوردند. این کار را سال به‌سال تکرار می‌کردند. در نتیجه، محرم از ماهی به ماهی دیگر، دگرگون می‌گشت. تازیان برای آنکه ناهماهنگی پدید آمده در میان ماهها را از میان بردارند، به جای ماههای: ذوالقعدة، ذوالحججه، محرم و رجب، چهار ماه دیگر از ماههای سال را ماههای حرام فرض می‌کردند. جمله «لِيُؤْطِئُوا عِتَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ» در آیه بالا، بیانگر همین رفتار ناپسند ایشان است (تبیان ۲۱۶/۵-۲۱۷، تفسیر کشاف ۲۷۰/۱؛ جوامع الجامع ۵۳/۲؛ لسان ۲۹۶/۴ «دور»). م.

۱۰. سورة توبه ۳۸. م.

۱۱. تازیان گاهی برای آنکه زمان بیشتری برای پیکار با دشمن داشته باشند، شماره ماههای سال را به سیزده افزایش می‌دادند. برای جلوگیری از چنین رفتاری است که در آیه بالا با تأکید یادآوری می‌گردد که شماره ماهها، دوازده است و پیامبر اسلام (ص) نیز در این خطبه با تأکید تمام می‌گوید که شماره ماههای سال، دوازده است، نه بیشتر و اعمال حج، در ماه ذی‌الحججه انجام می‌گیرد و این جاهلیت، تباہ گشته است (کشاف ۲۷۰/۱؛ جوامع الجامع ۵۳/۲). م.

۱۲. جوامع الجامع ۵۲/۲. م.

۱۳. توبه / ۳۶-م.
۱۴. چون قبیله مَضَر، ماه رجب را بسیار گرامی می‌داشتند و در آن ماه از جنگ و خونریزی، دوری می‌جستند، این ماه را به آن قبیله نسبت داده و گفته‌اند، رجب مضر. این قید که ماه رجب میان جُمادی و شعبان قرار دارد، از آن رو است که قبیله ربیع، ماه رمضان را ماه حرام می‌شمردند و آن را رجب می‌نامیدند. برای جلوگیری از تغییر زمان ماه رجب به وسیله ربیع، و از میان بردن عمل نَسْء، پیامبر اسلام(ص) در خطبه بازپسین حج خویش، این سخنان را با تأکید بیان نمود (لسان ۴۱۱/۱. بنگرید: ابن‌هشام، ۲۵۱/۴ «پانوشت ۴۱»). -م.
۱۵. متن «الفضل»: زندانی ساختن و سخت گرفتن. مرد تازی برای آنکه زنش، مال یا کابین خود را به شوهر خود ببخشد، وی را در خانه زندانی می‌کرد یا آزارش می‌داد. در آیه ۱۹ سوره نساء، خداوند، مؤمنان را از پرداختن به چنین کارهایی، بازداشته است، ولی در همان آیه آمده است: چنانچه کارهای ناروایی از زنی سرزنند، شوهر وی می‌تواند، نسبت به وی سختگیری، یا کارهایی همانند آن، در پیش گیرد (جوامع‌الجامع ۱/۲۴۴). -م.
۱۶. سوره نساء/۳۴. نیز بنگرید: تیان ۱۹۱/۳. -م.
۱۷. عوان: جمع عانیة به معنی اسیر و گرفتار است (الصّحاح، جوهری). -م.
۱۸. کلمه به معنی کلام و جمله نیز آمده است، چنان که گویند: کلمة لآله الإله. شاید منظور از کلمة خدا در اینجا، آیه ۳ از سوره نساء است که در آن، خداوند، مؤمنان را به برگزیدن همسر فرمان داده است؛ و یا جمله‌های (عقود) که به هنگام پیوند زناشویی به کار می‌روند، موردنظر پیامبر(ص) بوده است. -م.
۱۹. سوره حجرات / ۱۰؛ کتشاف ۳۶۶/۴. -م.
۲۰. این گفته، با نظر فقهای شیعه، هماهنگی ندارد. شیخ طوسی می‌نویسد: «یصح الوصیة للوارث مثل الابن والابن و غیرهم، وخالف جمیع الفقهاء فی ذلك وقالوا: لا وصیة للوارث. دلیلنا: إجماع الفرقة وأخبارهم؛ وأیضاً قوله تعالی «كُتِبَ عَلَیْكُمْ إِذَا خَضرَ أَحَدُكُمْ الْمَوْتُ أَنْ تَرَكَ خَیراً الوصیة للوالدین والأقربین» (بقره/۱۸۰). (الخلاص ۲/۷۷).
- طبرسی می‌نویسد: آیه وصیت برای وارث، منسوخ نگشته و نیز میان این آیه و آیه موارث، ناهماهنگی وجود ندارد؛ و در صورتی که محتوای خبر «لا وصیة لوارث» از هر نارسایی و فتنی به دور باشد، باز هم مفید معنای ظن خواهد بود و شایسته نیست حکم آیه‌ای که مفید یقین است، به وسیله خبری که از گمان بارور است، از میان برود.
- نظر شاگرد طبرسی قطب‌الدین راوندی نیز در این‌باره با نظر وی یکسان است جز اینکه قطب‌الدین می‌گوید در صورتی که این خبر را بپذیریم، می‌توانیم آن را بدین معنی بدانیم که «لا وصیة لوارث فیما زاد علی الثلث» یعنی در بیش از یک‌م سوم مال، نمی‌توان برای وارث وصیت کرد (مجمع‌البیان ۱/۲۶۷؛ فقه القرآن ۲/۲۰۰). -م.
- ۲۱ و ۲۲. در سخنی دیگر از پیامبر(ص) به جای «وللمأهر الخجر» (متن)، «وله التراب» آمده است؛ یعنی بهره زناکار از فرزند، خاک است یعنی هیچگونه حقی به فرزند ندارد (لسان ۴/۶۱۲ و ۶/۳۲۷. نیز بنگرید: الفائق ۳/۴۱۳). مؤلف در واژه‌نامه کتاب در توضیح این جمله پیامبر(ص) گفته است: یعنی زناکار را باید سنگسار کرد. (واژه‌نامه ص ۴۵۲). -م.
- ۲۳ و ۲۴. الصّرف: توبه یعنی بازگرداندن روان از بدی به نیکی. العذل: این کلمه در اینجا از معنی معادله گرفته شده است یعنی فذیه و سربها (الفائق ۲/۲۹۴). در سخن دیگری از پیامبر اسلام(ص) درباره شهر مدینه - آمده است: مَنْ أَحْتَتْ فیها حَدَثاً، أو أوی مُخْتِئاً فلیه لعنة الله إلی یوم القیامة، لا یُقْبَلُ منه صَرْفٌ ولا عِزْلٌ (معانی الاخبار، ۴۴۴-۴۵۵؛ الفائق همان. مصحح البیان والتبیین جاحظ، در پانوشت ج ۳/۳۳، در توضیح جمله بالا می‌نویسد: یعنی هیچ چیز از وی پذیرفته نخواهد شد. کلمه عِزْل در اصل بدان معنی است که مردی را به کیفر کشتن مردی دیگر بکشند؛ و صَرْف یعنی روی آوردن از خون، به خونها. -م.
۲۵. در اینجا خلاصه‌ای از نابرابریهای دیگر حجة‌الوداع با روایت متن را با ذکر ماخذ آنها می‌آوریم: ... و حتی جامی آب که مسلمانی، با بدخواهی، به مسلمان دیگر دهد. شما را آگاه خواهیم ساخت که مسلمان کیست؛ مسلمان کسی است که مردم از زبان و دست وی، بی‌اسیب و آسوده مانند؛ و مؤمن کسی است که دیگران او را بر داراییها و جانهای خویش، امین شمردند؛ و مهاجر کسی را گویند که از لذتها و گناهان، دوری گزیند و مجاهد آن است که در راه فرمانبری از خدا، با نفس خویش، پیکار کند (از روایت البزاز و طبرانی).

... پیامبر خدا(ص) ما را به پرداخت زکات، فرمان داد و گفت: زکات دهید؛ زیرا که بر من روشن نیست شاید پس از امروز، دیگر مرا نبینید (از روایت هیشمی) ... هان بدانید که دعوت هر پیامبری جز من، سپری گشته است، زیرا من، دعوت خود را تا روز رستخیز، نزد پروردگار خویش اندوخته‌ام. اما بعد: مرا خوار مسازید، زیرا هر يك از پیامبران [از فرزندی درست‌کرداری] پیروان خویش، سخن خواهد گفت؛ و من برای شما بر در حوض کوثر خواهم نشست (روایت طبرانی از امامه باهلی) (کتاب ص ۳۵۶-۶۷). م.

بخش سوم

خلافت راشدین

www.KetabFarsi.com

(۱/۱/۲۸۷)

سپردن فرماندهی پیکار عراق و پارسیان، به المثنی

مثنی بن حارثه، نزد ابوبکر آمد و گفت: مرا به سرپرستی مردم بگمار، و ابوبکر چنین کرد. ولی درباره این سرپرستی، از نامه‌ای سخن نگفته‌اند. مثنی بن حارثه به عراق آمد و پیکار کرد (مختصر فتوح الشام، آزدی، نسخه خطی پاریس، ورق ۱۶/الف). سپس وی برادر خود، مسعود بن حارثه را برای درخواست نیروی کمکی نزد ابوبکر فرستاد. از نامه‌ای یاد نشده است. ابوبکر، همراه وی به مثنی نوشت:

اما بعد: من خالد بن ولید را به سرزمین عراق گسیل کردم. تو با همه کسان خود به پیشباز او برو. وی را یاری ده و یاور و وزیر او باش و در هیچ کاری از فرمان وی سر مپیچ. در هیچ اندیشه‌ای با وی ناهماهنگ مباش. زیرا او از آن کسانی است که خداوند در کتاب خود در وصف آنان گفته است: «محمد فرستاده خداست و همراهان وی، با کافران سختگیر و با همکیشان خود مهربانند؛ و ایشان را در حال رکوع و سجود می‌بینی (سوره فتح/۴۸/۲۹). تا آنگاه که وی با تو به سر برد، او فرمانروای توست. چنانچه از نزد تو برود، تو به سمت پیشین خود بازخواهی گشت. درود بر تو (فتوح الأزدی، ورق ۱۸/الف = ۳۳/الف؛ کتاب الزده، واقدی ص ۱۷۰).

(۲/۱/۲۸۷)

رقابت مذکور بن عدی [با مثنی]

در میان ایشان، مردی به نام مذکور بن عدی بود که در روزگار مثنی، به نافرمانی برخاست. مذکور به ابوبکر نوشت:

من مردی از قبیله سوارکاران بنی عجل هستم؛ مردمی که پیوسته بر پشت اسبان نشسته‌اند و بامدادان به یغماگری می‌روند. مردانی از خاندان من همراه من‌اند که یکتن از ایشان، از صد مرد برتر است. من بر احوال این شهر و دیار، آگاهی دارم و بر کارزار دلیر و با این مرز و بوم آشنا هستم. از این‌رو، فرمانروایی سواد را به من واگذار تا - به خواست خدا - آنجا را برای تو نگاه دارم. درود بر تو (الازدی، ورق ۱۸/الف - ب = ۳۳/ب - ۳۴/الف)

(۳/۱/۲۸۷)

هشدارنامه مثنی بن حارثه، به ابوبکر

اما بعد: من، به راستی به جانشین پیامبر خدا (ص) گزارش می‌کنم که مردی از خاندان من بنی عجل، به نام مذکور بن عدی، با تکی چند اندک، به ستیز و نافرمانی من برخاسته است. خواستم تورا از این کار، آگاه کنم تا در این باره، نظر خود را بازنمایی. درود بر تو (الازدی، ورق ۱۸/ب).

(۴/۱/۲۸۷)

پاسخ ابوبکر به مذکور بن عدی

ابوبکر به مذکور بن عدی نوشت:

اما بعد: نامه تو به دست من رسید و از آنچه که نوشته بودی آگاه گشتم. تو همان‌گونه هستی که خود را وصف کرده‌ای؛ و خاندان تو، خاندانی بس شایسته است. نظر من درباره تو این است که به

خالد بن ولید بیبوندی و با او باشی؛ و تا او در عراق است، همراه وی به سر بری و چون او از عراق رهسپار گردد، تو نیز با وی بروی (الأزدی، ورق ۱۸/ب)

(۵/۱/۲۸۷)

پاسخ ابوبکر به مثنی بن حارثه

ابوبکر به مثنی بن حارثه نوشت:

به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

اما بعد: مردی از قبیلهٔ عجل که همراه تو است، نامه‌ای به من نوشته و دربارهٔ چیزهایی از من پرسش کرده است. در نامهٔ خود، به او دستور دادم که به خالد بیبوند تا دربارهٔ وی بیندیشم. این، فرمان من به تو است. به تو دستور می‌دهم تا زمانی که خالد بن ولید، در عراق است، از آنجا دور نگردی. هنگامی که او از آنجا بیرون رفت، در آن جایگاهی باش که به سر می‌بردی. تو شایستهٔ هرگونه فزونی (مقام) و برتری هستی. درود و رحمت خدا بر تو باد. (الأزدی، ورق ۱۸/ب).

(۶/۱/۲۸۷)

ابوبکر به خالد نامه نوشت که او را به حیره و سپس به شام گسیل کند.

المطالب العالیة، ابن حجر ش ۴۴۳۳.

عامر شعبی گفت: ابوبکر، پس از کار یمامه و کشتن از دین برگشتگان، به خالد دستور داد که به سوی حیره و از آنجا به شام رود. متن فرمان، در دست نیست.

(۳-۲/۲۸۷)

نامه‌نگاری اسامه بن زید، با ابوبکر

تاریخ خلیفه بن خیاط ص ۷۸-۷۹.

از عروه روایت است که پیامبر خدا(ص) در آن بیماری که با آن از این جهان رفت، گفت: سپاه اسامه را روانه سازید. پیامبر اسلام درگذشت و در این هنگام، اسامه در جُرف بود. وی به ابوبکر نوشت:

بهراستی که بزرگترین رویداد، پدید آمده است و می‌بینم که تازیان بهزودی راه کفر، در پیش می‌گیرند؛ در صورتی که بزرگان صحابه پیامبر خدا، همراه من‌اند. چنانچه صلاح در مانندن ماست، بمانیم.

ابوبکر، در پاسخ وی نوشت:

من، بر آن نیستم که نخستین کار را با نادیده گرفتن فرمان پیامبر، آغاز کنم. بهراستی مرا خوشتر است که پرندگان، گوشت تنم را برابیند، تا بدین کار دست یازم. ولی چنانچه درست می‌دانی، به عمر رخصت ده تا در اینجا بماند. پس اسامه به او اجازه مانندن داد.^۱

۱. بنگرید: المغازی، واقدی ۱۱۲۱/۲-۱۱۲۲. ۴-

(۴/۲۸۷)

نامه ابوبکر، به اهل حفاش (در یمن)

الأکوع الخوالی ص ۱۶۳ (وی به فتوح البلدان، بلاذری، ارجاع داده است).

اهل حفاش، نامه‌ای از ابوبکر صدیق که بر پاره‌ای پوست، نوشته شده بود، بیرون آوردند. وی در آن نامه به ایشان دستور داده بود که زکات «ورس»^۱ (اسپرک) را پردازند. متن نامه در دست نیست.

۱. ورس به عربی و به فارسی اسپرک (نفتنامه دهندا) «گیاهی باشد زردرنگ و آن در ولایت یمن بیشتر از جاهای دیگر به هم می‌رسد. گویند چون یکسال بکارند ده سال باقی ماند و نبات آن شبیه به نبات کنجد باشد» (برهان قاطع ۴/۲۲۷۱). گیاهی است که برای رنگ کردن اشیاء و در رنگرزی به کار می‌رود (فرهنگ دکتر معین «ورس»). - م.

(۵/۲۸۷)

إقطاع ابوبکر، برای عیینه بن حصن و الأقرع بن حابس و جلوگیری عمر از آن اقطاع

المطالبُ العالیة، ابن خبَر، ش ۲۰۰۰، ۲۰۷۲ (وی به ابن شیبہ، ارجاع داده است): السُّنَنُ الکُبْرَى، بیهقی ۱۸۶/۹.

عیینه بن حصن و أقرع بن حابس، نزد ابوبکر آمدند و به وی گفتند: ای جانشین پیامبر خدا! نزدیک ما زمینی هست آباد نشده که در آن، گیاه و سودی نیست. چنانچه درست می‌دانی، آن را به ما اقطاع ده. (راوی) گوید: ابوبکر آن را به ایشان داد و درباره آن، برای آن دو فرمانی نوشت. متن فرمان، به دست نیامده است.

ابوبکر بن ابی شیبہ در کتاب الامارة، در باب وزراء، از این موضوع یاد کرده است که آنان، عمر را که در آنجا نبود، گواه ساختند. سپس آن دو نزد عمر رفتند تا گواهی او را به دست آرند. چون وی از متن نوشته آگاه شد، نامه را از دست ایشان گرفت و آب دهان بر آن افکند و نوشته را پاک کرد. آن دو زیر لب، به وی ناسزا گفتند. عمر گفت: بی گمان، آن روز که اسلام ناتوان بود، پیامبر خدا دل شما را به دست می‌آورد؛ ولی [اکنون] خداوند به اسلام نیرو بخشیده است. از این رو، بروید و همه کوششهای خود را به زبان من، به کار گیرید. خداوند شما را زنده نگذارد، اگر در راه دشمنی با من چیزی فروگذارید.

از خلیفه ابوبکر به خالد

طبری ص، ۲۰۲۳-۲۰۲۶.

چون خالد کار تمامه را به پایان برد، هنوز در آنجا بود که ابوبکر به وی نوشت: به سوی عراق برو تا به درون آن درایی؛ و از دهانه هند یعنی ابله^۱ آغاز کن. با مردم پارس و گروههای دیگر که در کشور آنان به سر می‌برند، مهربانی کن و از راه بخشش و نیکی، آنان را با خود همراه ساز^۲.

۱. ابله به ضم اول و دوم: شهری است در ساحل دجله در گوشه‌ای از خلیج فارس که بر شهر بصره می‌گذرد. این شهر در روزگار ساسانیان، دارای پادگانها و فرمانده نظامی بوده است (اصطخری ص ۵۷؛ یاقوت ۹۶/۱-۹۷؛ آثار البلاد ص ۲۸۶-۸۷). م.

۲. التألف: المداواة یعنی نرمی و مهربانی و نیز به معنی با بخشش و مهربانی کسی را با خود همراه ساختن است. و المؤلفه قلوبهم (سوره توبه/۶۰) نیز از همین معناست. اینان کسانی از سران عرب بودند که در آغاز اسلام، پیامبر(ص) به فرمان خدا، آنان را به خود نزدیک ساخته و ایشان را از بخشش خویش بهره‌مند کرد تا پیروان و هواداران خود را به پذیرفتن اسلام، دلگرم سازند (لسان‌العرب ۱۱/۹). م.

(الف/۲۸۸)

نامه ابوبکر به خالد و همراهان وی، درباره گسیل کردن آنان به عراق

کتاب الرثة، واقدی ص ۱۶۶-۱۶۸؛ الأزدی، ورق ۱۶/ب - الف/۱۷؛ السنن الكبرى؛ بیهقی ۱۷۹/۹.

به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

از بنده خدا، ابن عثمان، خلیفه پیامبر خدا(ص) به خالد بن ولید و کسانی از مهاجران و انصار و آنان که از رهگذر نیکی، پیرو ایشان گشته‌اند:

اما بعد: سپاس خدای را که وعده خویش را به انجام رسانید و راستگویی بنده خود را گواه آمد. دوستان خود را گرامی داشت و دشمنان خویش را خوار ساخت. به پشتیبانی دین خود شتافت و به تنهایی گروههای دشمن را درهم شکست. خداوند، وعده پیروزی بی‌چون و چرا به مؤمنان داده

است و این، وعده‌ای است درست و سخنی است که در راستی آن، تردیدی نیست. بی‌گمان خداوند، پیکار با دشمنان اسلام را بر بندگان خویش واجب ساخته است. از این‌رو، خداوند - که پایگاهش بلند و والا است - گفته است:

«پیکار در راه خدا بر شما واجب گشته است و آن در نظر شما خوش‌آیند نیست؛ شاید شما چیزی را که سود شما در آن است، خوش ندارید و نیز کاری را که برای شما زیان‌آور است، دوست بدارید؛ ولی خداوند، بر کارها آگاه است و شما ناآگاهید»^۱. به راستی که محمدِ راست‌گفتار و معتمد ما (ص) به ما خبر داده است که کشتگان راه خدا در روز رستخیز، در حالی که شمشیرهای خود را بر شانه‌هایشان آویخته‌اند و خون از رگهایشان می‌جوشد، سر از خاک برمی‌دارند. هرچه از خدا بخواهند، به ایشان می‌دهد تا به همه آرزوهای خویش و آنچه که حتی بر دل‌هایشان گذر نکرده است، دست یابند. در آن روز، شهیدان پس از گام نهادن به بهشت، هیچ آرزویی جز بازگشت به این جهان و پاره‌پاره گشتن در راه خدا، در دل خود راه نمی‌دهند. زیرا که به پاداش خداوند، ایمان دارند. از این‌رو ای بندگان خدا! به نوید پروردگار خویش، دل بندید؛ و در آنچه بر شما واجب گردانیده است، از وی فرمان برید؛ و با همه بزرگ‌بودن سختی و درازاهنگی رنج و گرفتاری دردناکی که از رهگذر تباهی اموال، جانها و فرزندان بر شما روی می‌آورد، به پیکار در راه خدا دلگرم باشید - که رحمت آفریدگار، بر شما باد -؛ «با سبکباری یا سنگینی (یا با سلاح سبک یا سنگین)، به پیکار روی آورید و با داراییها و جانهای خویش، در راه خدا کارزار کنید؛ اگر دانا باشید و بدانید، این کار برای شما بهتر است»^۲.

آگاه باشید! من به پسر ولید فرمان دادم که به سوی عراق رود تا به المثنیٰ^۳ بن حارثه بیوندد و در نبرد با پارسیان، وی را یاری دهد؛ و تا رسیدن فرمان من، از آنجا دور نشود. از این‌رو همراه وی به راه افتید - که رحمت خدا بر شما باد - و در پیمودن راه، سستی مکنید؛ زیرا که این، راهی است که خداوند، در آن، مزد و پاداشی بزرگ می‌دهد و به کردارهای شایسته کسی که درباره جهاد، نیتی پاک دارد و به انجام دادن کار نیک، بیشتر دلگرمی از خود نشان می‌دهد، خواهد افزود. آفریدگار در راه از میان بردن مشکل و گرفتاری دنیا و دین، یاور ما و شما باد. والسلام.

به دلیل تفاوت‌های بسیاری که میان متن واقدی و الأزدی هست، به جای اشاره به موارد اختلاف، متن کامل الأزدی را می‌آوریم:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

از بنده خدا، ابن عثمان جانشین پیامبر خدا (ص) به خالد بن ولید و همراهان وی از مهاجران و انصار و آنان که به نیکی از ایشان پیروی می‌کنند:
درود بر شما؛ به راستی که من همراه شما آفریدگاری را می‌ستایم که جز او خدایی نیست. اما

بعد، ستایش خدای را سزااست که وعده خود را به انجام رسانید؛ آیین خویش را یاری بخشید؛ دوست خود را گرامی داشت و دشمن خویش را خوار ساخت و خود به تنها، بر همه گروهها، چیره گشت. زیرا خداوندگاری که جز او خدایی نیست، «به مؤمنان و نیکوکاران شما وعده کرده است که ایشان را در زمین، جانشین دیگران خواهد ساخت - انسان که مردمان پیش از ایشان را نیز، به جانشینی دیگران برگزید - و آیینی را که برای ایشان پسندیده است، بر همه آیینهای جهان چیره گردانید» و پس از بیم و هراس به آنان آرامش بخشید. این مؤمنان به پرستش من خواهند پرداخت و در این پرستش، هیچ چیز را انباز من نخواهند دانست. کسانی که پس از برخورداری از نعمتهای یادشده به کفر روی آورند، بهراستی که به زشتترین گونه کفر، بازگشته‌اند»^۵. وعده‌ای که خلافی در آن نیست؛ و گفتاری که راه گمان بر آن بسته است. خداوند پیکار با دشمنان دین را بر مؤمنان واجب گردانید و گفت: «ستیز با دشمن - هرچند که خوش آیند شما نیست - بر شما واجب گشته است. شاید شما چیزی را دوست نداشته باشید؛ ولی آن برای شما بهتر باشد؛ نیز ممکن است چیزی را دوست بدارید که برای شما زیان‌آور باشد. خداوند آگاه است و شما ناآگاهید»^۶. از این‌رو، وعده‌ای را که خدا با شما نهاده است، به انجام رسانید؛ و درباره آنچه که بر شما واجب دانسته است، با همه گرفتاری و رنجی که در آن است و آسیبی که از رهگذر آن، به داراییها و جانهای شما می‌رسد، از آفریدگار خویش فرمان برید. زیرا که تحمل آن همه، در برابر پاداش بزرگ خداوند، ناچیز است. بهراستی که پیامبر راست‌گفتاری که به راستگویی‌ش گواه آمده‌اند، به ما گفته است که در روز رستاخیز، خداوند شهیدان را در حالی برمی‌انگیزد که شمشیرهای آخته خویش را در دست دارند و آنچه را که آرزو کنند و نیز آنچه را که حتی بر دل‌هایشان نگذشته است، به ایشان می‌دهد. از این‌رو پس از راه یافتن به بهشت - بهجز آرزوی بازگشت به این جهان و پاره‌پاره گشتن در راه او - هرآنچه را که شهید آرزو کند، خداوند به‌وی خواهد داد. خداوند شما را بیامرزد، در راه وی بسیج شوید. «چنانچه بدانید، این کار برای شما بهتر است»^۷.

به خالد بن ولید دستور داده‌ام که به‌سوی عراق برود؛ ولی تا رسیدن فرمان من نباید به راه افتد. پس شما نیز با وی روانه شوید و سستی به خود راه مدهید. زیرا این، راهی است که خداوند در آن پاکدلان و علاقه‌مندان به نیکی را گرامی خواهد داشت. آنگاه که به عراق رسیدید، تا رسیدن فرمان من، در آنجا بمانید. خداوند، کارهای بزرگ این جهان و آن جهان ما را سامان بخشد. درود و رحمت آفریدگار بر شما باد.

ابوبکر، این نامه را همراه ابوسعید خنری فرستاد.

۱. بقره/۲۱۶.
۲. توبه/۴۱. این آیه، به وسیله آیه ۹۱ سوره توبه نسخ گشته است (کشاف ۲/۲۷۳؛ جوامع الجامع ۲/۵۷). م.
۳. المثنی بن حارثه بن سلمه شیبانی، صحابی و کشورگشای و از فرماندهان بزرگ مسلمانان بود. وی به سال نهم هجری به اسلام گروید. او نخستین کس است که در روزگار ابوبکر، با پارسیان، کارزار کرد و سواد را گشود (المعارف ص ۱۰۰؛ جَمَهْرَه ص ۲۲۴-۲۲۵؛ الأعلام، زرکلی ۱۵۸/۶). م.
۴. مجمع‌البیان ۴/۱۵۲. حدیث: «زُویتُ لی الأرضُ فأریتُ مشارِقَها و مغارِبَها و سیلغُ مُلکِ أمتی ما زُویتُ لی مِنْها» نیز در همین معناست. م.
۵. سوره نور/۵۵؛ و نیز مجمع/همان. م.
۶. بقره/۲۱۶. م.
۷. توبه/۴۱. م.

(ب/۲۸۸)

نیز نامه‌ای از ابوبکر به المثنی بن حارثه شیبانی

کتاب الرُّثْم، واقدی ص ۱۷۰.

لازم به یادآوری است که این نامه را همراه نامه شماره ۱/۱/۲۸۷ آورده‌ایم.

۲۸۹

از خالد بن ولید به مرزبان پارس

طبری ص ۲۰۲۲.

خالد پیش از آنکه با آزادیه، پدر زباده^۱ (آزادبهران) — که در یمامه به سر می‌بردند — رهسپار دیار هرمز — که در آن روز، مرزبان پارس بود — شود، بهوی نوشت:

اما بعد: به اسلام روی آور تا گزند نبینی، یا برای خویشان و مردم خود، پناهندگی بخواه و به پرداخت سرگزیت (جزیه) گردن نه؛ وگرنه جز به سرزنش خویشان، زبان نخواهی گشود. چون من با مردمی به سوی تو می‌آیم که مرگ را بدانسان دوست دارند که شما زندگانی را.

۱. آزادبه (آزادبه) مرزبان و فرمانده سپاهیان پادشاه ایران در پادگانهای مرزی میان ایرانیان عرب زبان، به هنگام حمله تازیان به ایران بود (طبری ۲۰۱۹/۴ و ۲۰۳۷). واژه زباده گویا جمع کلمه زاذبه (آزادبه) است. به جز در تاریخ طبری، در مآخذ دیگری که در دسترس من بود، به این نام برخورددم. — م.

(۲۸۹/الف)

نامه خالد از حیره به مردم پارس

المطالبُ العالیة، ابن خبَر ش ۴۴۳.

عامر شعبی گوید: ابوبکر به خالد نوشت که پس از یمامه، به حیره و سپس به شام رود. چون خالد در حیره فرود آمد، به مردم پارس نامه نوشت. وی به یغماگری پرداخت تا به سورا(?) رسید و در آنجا، کشتار کرد و اسیر گرفت. پس از آن به غارت عین التمر سرگرم شد و کشت و اسیر گرفت. وی سپس به شام رفت. عامر شعبی گوید: ابن معبد یعنی المسیح (عبدالمسیح؟) حیری، نامه خالد را به من نشان داد.

متن نامه، در دست نیست (شاید منظور از «ابن معبد یعنی المسیح» همان عمرو بن عبدالمسیح باشد که در پیمان زیر ۲۹۰ یاد شده است.

۲۹۰

پیمان خالد با مردم حیره^۱

طبری ص ۲۰۴۴-۲۰۴۵.

به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر
این پیمانی است که میان خالد بن ولید و عدی و عمرو فرزندان عدی، و عمرو بن عبدالمسیح و ایاس بن قبیصه و حیری بن اگال (عبیدالله گوید: جبری، و اینان بزرگان و نمایندگان مردم حیره

بوده‌اند؛ بسته شد و مردم حیره به آن خرسند گشتند و به نامبردگان دستور دادند تا این پیمان، میان ایشان و خالد بسته شود.

خالد با آنان پیمان بست که همه کارآمدان و راهبان و کشیشان حیره، در سال یکصد و نود هزار درهم جزیه^۲ (سرگزیت) پردازند، مگر کسی که از توانگری^۳ بی بهره بوده و بر کاریش دست نباشد و به گوشه‌ای رفته این جهان را ترك گفته باشد^۴.

خالد نیز متعهد شد که از دست درازی دشمن بر ایشان، جلوگیری کند. چنانچه خالد ایشان را از تجاوز دشمن دور ندارد، تا زمانی که دشمن را از ایشان دور نساخته است، مردم حیره، خراجی به‌وی ندهند. چنانچه مردم حیره در کردار و گفتار خویش، فریب و نیرنگ به کار برند، از پناه اسلام به‌دور خواهند بود.

این پیمان نامه در ربیع‌الأول سال دوازدهم نوشته شد.

۱. حیره: به کسر اول و سکون دوم، شهری به فاصله سه میل از کوفه، در محلی که نجف نام دارد، قرار داشته است. این شهر، مقر فرمانروایی نعمان بن مُنَبَّر بوده و دو کاخ سَدِیر و خَوَرْتَق نیز در آن، جای داشته است (الجبال و الأمکنه ص ۷۴؛ یا قوت ۳۷۵/۲).

واژه‌های خَوَرْتَق و سَدِیر، معرب دو واژه خورنگاه یعنی جایگاه خوردن و آشامیدن، و سادلی یعنی گنبدی در سه گنبد که هر یک در دل دیگری جای داشته باشد، بوده است؛ و این همان است که مردم، آن را سه دلی می‌نامند (ادب الکاتب، این قتیبه ص ۵۳۲ و ۵۳۳؛ جوالیقی ص ۱۲۶، ۱۸۷، ۱۸۸ و ۱۹۵). م.

۲. جزیه (سرگزیت): مالی است که اهل کتاب تعهد می‌کنند که آن را به فرمانروای مسلمانان پردازند (لسان ۱۴۶/۱۴-۴۷). این واژه، معرب گزیت پارسی است (مفاتیح العلوم ص ۵۹؛ نیز بنگرید فرهنگ معین «جزیه»). م.

۳. کلمه یذ در متن، به معنی توانگری و توانایی است (لسان ۴۲۳/۱۵). م.

۴. مؤلف در اینجا عبارتی از عبیدالله می‌آورد که چون ترجمه عبارت عبیدالله با ترجمه عبارت طبری یکسان است، از تکرار برگردان پرهیز شد. م.

داده است که پس از بازگشت از نزد مردم یمامه، به جانب مردم عراق — چه عرب و چه عجم — بروم؛ تا آنان را به سوی آفریدگار — که ستودنش شکوهمند است — و پیامبرش — که درود بر او باد — فراخوانم. ایشان را به بهشت نوید و از آتش بیم دهم. اگر به سخنان من پاسخ مثبت دهند، در سود و زیان با مسلمانان برابر خواهند بود.

من به حیره رسیدم و ایاس بن قُبَيْصَه طایی همراه کسانی از سران حیره نزد من آمد. من ایشان را به سوی خدا و پیامبرش فراخواندم، ولی از پذیرفتن آن، سر باز زدند. به دنبال آن، به ایشان پیشنهاد کردم که یا سرگزیت پردازند یا آماده پیکار شوند. گفتند: ما را به پیکار با تو نیازی نیست؛ ولی آن گونه که با دیگر پیروان کتب آسمانی با پرداخت سرگزیت راه آشتی در پیش گرفته‌ای، با ما نیز چنان کن. من آنان را شماره کردم هفت هزار مرد بودند. پس از واریسی ایشان، دریافتم که از آن میان یک هزار تن بیمار یا دارای نقص عضو هستند. سپس این یک هزار تن را از شمار آن گروه کاستم و سرانجام، شمار سرگزیت پردازان به شش هزار کس رسید. پس از آن، ایشان با پذیرش پرداخت شصت هزار درهم، با من پیمان بستند.

با آنان شرط کردم تا به آن پیمانی که پیروان تورات و انجیل با خدا بسته‌اند، گردن نهند و بر پایه آن، رفتاری ناهماهنگ با متن این پیمان نامه در پیش نگیرند؛ و هیچ کافری را — چه تازی و چه غیرتازی — به زیان هیچ مسلمانی یاری ندهند و آنان را به رازهای مسلمانان، راه ننمایند. بر مردم حیره است که در برابر این پیمان، به پذیرفتن سخت‌ترین تعهدی که آفریدگار جهان از پیامبری گرفته است، تن در دهند. اگر با این پیمان مخالفت ورزند، از پناه اسلام به دور خواهند بود. چنانچه ایشان این پیمان را نگاهداشته محتوای آن را به کار گیرند و سرگزیت پذیرفته را به مسلمانان بپردازند، از حقوق مردم هم‌پیمان با مسلمانان، برخوردار خواهند گشت؛ و بر ماست که ایشان را از گزند دشمنان بازداریم. سپس چنانچه خداوند ما را بر دشمن پیروز گرداند، آنان در پناه اسلام به سر خواهند برد و در این باره ایشان از سوی آفریدگار جهان، از استوارترین تعهدی که وی از پیامبری گرفته باشد، برخوردار خواهند بود. خود آنان نیز باید به چنان تعهدی گردن نهند و در پذیرفتن آن، سرسختی از خود نشان ندهند. [چنانچه ایشان خود بر دشمن حیره گردند، از امکانات هم‌پیمانان مسلمین برخوردار خواهند بود و نباید از فرمانی که به آنان داده می‌شود، سر بیچند].

من پذیرفتم که: پیران از کار افتاده و آسیب‌دیده مردم حیره و نیز ورشکستگانی که پرداخت هزینه زندگی آنان را همکیشان آنها به گردن گرفته‌اند، از پرداخت سرگزیت برکنار باشند؛ و تا آنگاه که در سرزمین اسلامی بمانند، خود و کسان زیر سرپرستی ایشان از بیت‌المال مسلمانان بهره‌مند گردند. ولی اگر از جایگاه هجرت مسلمانان و سرزمین اسلامی بیرون روند، هزینه زندگانی کسان تحت تکفل ایشان، بر عهده مسلمانان نخواهد بود.

هریک از بردگان مردم حیره که به اسلام بگروند، در بازارهای مسلمانان ارزیابی گشته، بی‌شتاب

و کاهش بها، به بالاترین بهای پیش‌بینی شده به‌فروش می‌رسد و بهای او به مالک وی داده می‌شود.

ایشان می‌توانند هر جامه‌ای - به‌جز جامه کارزار و جامه‌ای همانند جامه مسلمانان - بر تن کنند. بر تن هر مردی از ایشان که جامه‌ای از جامه‌های پیکار دیده شود، درباره انگیزه پوشیدن آن، از وی پرسش خواهند کرد. چنانچه پاسخی پذیرفتنی دهد، بر وی باکی نخواهد بود؛ وگرنه، به اندازه گناه جامه‌ای که بر تن کرده است، کیفر خواهد دید.

با ایشان پیمان نهادم که سرگزیت تعیین‌شده را گرد آورند و به‌وسیله کارگران خود، به انبار دارایی مسلمانان ببرند. اگر کسی از مسلمانان را به یاری بخواهند، وی را به ایشان خواهند داد و هزینه مددکار، از انبار دارایی مسلمانان پرداخت خواهد گشت.

۱. ایاس بن قبیصه طمایی پس از نعمان بن منیر، کارگزار خسروانوشیروان و خسرو پرویز، در حیره بود (أنساب الخلیل، ابن الكلبي ص ۹۶ (به نقل مصحح کتاب از بلاذری و یاقوت)؛ نیز بنگرید: طبری ۲۰۱۷/۴). م.

(۲۹۲-۲۹۲/الف)

پیمان خالد با مردم بانقیا و باروسنا و آلیس

قُتوح ازدی (خطی پاریس) ورق ۱۹/ب؛ طبری ص ۲۰۱۶-۲۰۱۷.

«... سپس خالد، جریر بن عبدالله بَجَلی را به‌سوی مردم بانقیا گسیل کرد. بَصْبص بن صلوبا نزد ایشان آمد و از آن پیکار، پوزش خواست... آنان با یک‌هزار درهم و یک طیلسان با وی صلح کردند و جریر، نوشته‌ای به ایشان داد. متن نوشته، به‌دست نیامده است.

(گویا متن زیر، تأییدنامه‌ای است از سوی فرمانده بالادست، برای نوشته‌ای که فرمانده زیردست، برای مردم بانقیا نوشته بوده است. نیز گویا متن پیمان‌نامه همه این روستاها، یکسان بوده است. آنچه که در پیمان‌نامه ۲۹۳ زیر، برای بانقیا و بسما یاد شده، چنین است: نخست، بَصْبص بن صلوبا، پیمان صلح بسته و سپس پدر وی صلوبا بن نسطونا، آن را تصدیق کرده است).

خالد به آهنگ عراق پیش رفت تا در روستاهایی از سواد به نامهای: بانقیا، باروسنا و آلیس فرود آمد و مردمان آن روستاها، با وی از در آشتی درآمدند. کسی که از سوی روستاهای یادشده، با خالد

پیمان صلح بست، ابن صلُوبا بود. این پیمان در سال دوازدهم هجری بسته شد و سپس خالد، سرگزیت را پذیرفت و برای ایشان پیمان نامه‌ای نوشت:

به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

از خالد برای ابن صلُوبا از مردم سواد - که در کرانه رود فرات سُکنی دارد:
 تو در پناه خدا هستی؛ زیرا که با پرداخت سرگزیت، خداوند جان تو را از گزند دور داشت.
 به راستی که تو از سوی خود و خراجگزاران^۱ و مردم جزیره خود^۲ و کسانی که در دو روستای تو، به نامه‌های بانقیبا و باروسنما به سر می‌برند، یک هزار درهم پرداخته‌ای؛ و من آن را از تو پذیرفته‌ام و مسلمانان همراه من نیز، به پرداخت آن مبلغ از سوی تو، خرسند بوده‌اند؛ و تو در برابر پرداخت سرگزیت، از پناه خدا و محمد(ص) و مسلمانان، برخوردار گشته‌ای.
 هشام بن ولید، بر این پیمان نامه گواه گشت.

۱. متن «أهل الخرج»: خراجگزاران. خُرج به معنی خراج است (لسان ۲/۲۵۱) گاهی خراج به معنی جزیه نیز به کار رفته است. - م.
۲. ترجمه این جمله تا اینجا از روی متن تاریخ طبری که مأخذ مؤلف بوده، انجام گرفته است. عبارت کتاب، آشفته است و با متن طبری هماهنگی ندارد. - م.

۲۹۳

پیمان خالد با مردم بانقیبا و بسنما

طبری ص ۲۰۴۹-۲۰۵۰.

چون مردم حیره با خالد پیمان صلح بستند، صلُوبا بن نسطونا فرمانروای قَسِّ النَّاطِف، به اردوگاه خالد رفت و درباره بانقیبا و بسنما، با وی پیمان صلحی بست:

به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

این، نوشته خالد بن ولید برای صلُوبا بن نسطونا و خاندان وی است:
 من برای دریافت سرگزیت و دفاع از شما در برابر دشمن، با شما پیمان بستم که همه مردم کارآمد بانقیبا و بسنما - به جز خرزۀ^۱ خسرو - سالانه بر روی هم ده هزار دینار بپردازند؛ توانگر درخور توان خویش و اندک‌مایه به اندازه ناتوانی خود.

تو به سروری مردم خویش برگزیده شده‌ای و مردم نیز به سروری تو خرسند گشته‌اند. من و مسلمانان همراه من، این پیمان را پذیرفتیم و تو و مردم همراه تو نیز، بدان خرسند گشته‌اید. از این‌رو، در پناه اسلام بودن و دفاع از شما، حق شماست. در صورتی که در برابر دشمن از شما دفاع کنیم، خراج می‌ستانیم و گرنه تا آنگاه که از شما دفاع نکنیم، خراجی نخواهیم ستاند.

هشام بن ولید، القعقاع بن عمرو، جریر بن عبدالله جمیری و حنظلة بن ربیع، بر این پیمان گواه گشتند و در ماه صفر سال دوازدهم نوشته شد.

۱. خزنة خسرو پادشاه ایران: خراج سرانه‌ای بوده که مقدار آن برای هر کس چهار درهم بوده است (طبری ۲۰۴۹/۴). م.

۲۹۴

نامه خالد به سران مردم پارس

طبری ص ۲۰۵۲-۲۰۵۳.

چون خالد بر يك سوی سواد چیره گشت، به پارسیانی که در مدائن بودند و به سبب مرگ اردشیر، دچار اختلاف و پراکندگی گشته بودند، نامه نوشت... و دو نامه نوشت:

به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر
از خالد بن ولید به پادشاهان پارس:

اما بعد: سپاس خدای را که شیرازه فرمانروایی شما را از هم گسست و نیرنگتان را سست و ناتوان ساخت؛ و همدلی و یکپارچگی شما را از میان برد. اگر با شما چنین نکرده بود، برایتان بدتر بود. پس به فرمان ما گردن نهید تا شما را با سرزمیتان رها سازیم و به سوی مردمانی دیگر برویم؛ و گرنه بهرغم خواسته شما، همین کار به دستیاری مردمی انجام خواهد گرفت که انسان به مرگ دل‌پسته‌اند که شما به زندگانی.

نامه خالد به سران مردم پارس

این نامه شاید دومین نامه آن دو نامه‌ای است که اندکی پیش از این یاد شد.

بیو ص ۸۵؛ طب ص ۲۰۲۰؛ بع ش ۸۶؛ المصنف، ابن ابی شیبہ (خطی کوپرولو در استانبول) ۲۲۷/۷ الف - ب، سه روایت؛ الأموال، ابن زنجویه (خطی) ورق ۱۱/الف، ۱۲/ب، دو روایت؛ الرقة، واقدی (خطی) ص ۱۷۵؛ المطالب العالیة، ابن حجر، ش ۴۴۳۲ و به باور او، روایت نخست از مسند و روایت سوم از ابویعلی است. فتوح الأزدی (دو نسخه خطی پاریس، ورق ۱۹/الف = ۳۵/الف - ب) تنها روایت نخست؛ سنن سعدین منصور، بخش دوم، ش ۲۴۸۲. نیز مقابله کنید: طب ۲۰۵۳-۲۰۵۴؛ الهیثمی (مجمع الزوائد) ۳۱۰/۵؛ المستدرک، حاکم ۲۹۹/۳؛ نیز پیرامون این نوشته، به طبرانی ارجاع داده‌اند.

به‌نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

از خالد بن ولید به رستم و مهران و مرزبانان پارس

درود بر آنکه پیرو راستی گشت. من همراه شما آفریدگاری را می‌ستایم که جز او خدایی نیست [و محمد بنده و فرستاده اوست]. اما بعد: سپاس خدای را که انبوهی جمعیت شما را از هم گسست، همدلی و یک‌زبانی شما را از میان برد، نیرو و هراس شما در دلها را سست گردانید و پادشاهی‌تان را از شما بازگرفت. پس آنگاه که این نامه من به‌دست شما رسید، گروه‌گانه‌ها را نزد من فرستید؛ پیمان پناهندگی را از سوی من بپذیرید و سرگزیت را فراهم آورده نزد من بفرستید. اگر نه چنین کنید، به آفریدگار یکتا سوگند، با مردمانی به سوی شما خواهم آمد که مرگ را آنچنان دوست دارند که شما زندگانی را.

درود بر آن کس که پیرو راستی گشت.

این نامه به سال دوازدهم نوشته شد.^۲

روایت واقدی (در کتاب الرقة ص ۱۷۵)

سپس خالد به همه فرمانروایان ایران، نامه‌ای یکسان نوشت:

به‌نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

از خالد بن ولید به همه مرزبانان ایران:

درود بر آنکه پیرو راستی گشت.

اما بعد: سپاس خدای را که یکپارچگی شما را پراکنده ساخت؛ نیرومندی و شکستناپذیریتان را از میان برد؛ نیرنگتان را نابود ساخت و شکوهمندی شما را درهم شکست و بُرندگی شما را کند و هماواری شما را به پریشانی کشاند.

بدانید: کسی که چون ما نماز گزارد و به قبله ما روی آورد، از گوشت جانور سربریده ما بخورد، شهادت ما را بر زبان آورد و پیامبر ما را — که درود بر او باد — باور دارد، بهراستی که او از ماست و ما نیز از او هستیم. وی مسلمانی است که در سود و زیان، با ما برابر است. این نامه را بهسوی شما فرستادم تا اگر آنچه را که یاد شد نپذیرفتید، همچون (عامل) هشدار و بیمدهنده‌ای برای شما باشد. از این‌رو، گروگانها را نزد من روانه کنید و به پیمان پناهندگی من و پرداخت سرگزیت، تن دردهید. و گرنه با کسانی به سوی شما خواهم آمد که انسان به مرگ دل بسته‌اند که شما به زندگانی بی‌گمان، آن کس که هشدار داد، حجت را تمام کرد.^۲

والسلام.

روایت سوم، از ابن ابی شیبہ است.

به‌نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

از خالد بن ولید به رستم و مهران و بزرگان پارس، تندرستی و به‌دور ماندن از گزند، از آن کسی است که راه راست در پیش گیرد. من به شما یادآوری می‌کنم که آن خداوندی درخور ستایش است که جز او خدایی نیست. اما بعد، من به شما پیشنهاد می‌کنم که اسلام بیاورید. چنانچه آن را بپذیرید، در سود و زیان، با پیروان اسلام برابر خواهید بود. اگر آن را نپذیرید، به شما پیشنهاد می‌کنم که سرگزیت پردازید. چنانچه بر آن گردن نهید، در سود و زیان با گزیت‌پردازان، یکسان خواهید بود. در صورتی که آن را نیز نپذیرید، بدانید که همراه من مردانی هستند که آنچنان به پیکار دل بسته‌اند که پارسیان به می‌گساری.

۱. متن «فَضُّ خَدَمَتِكُمْ»: فَرَّقَ اللهُ جَمَاعَتَكُمْ. الخَدَمَةُ: ابوغیب می‌گوید این جمله، مثل است و اصل معنای خَدَمَةُ: حلقه گرد سختی می‌باشد و از اینجا است که به خلخالهای زنان «خدام» گفته‌اند. خالد، نظام استوار و یکپارچه پادشاهی پارسیان را به این حلقه سخت و یا به همان چرم تاییده دایره‌وار مع پای شتر تشبیه کرده است. اگر آن حلقه چرمین را از هم بپزند، دیگر بندها نیز از میان می‌روند و نعل یا پای‌پوش، از پای شتر جدا می‌گردد (الفائق ۱۲۵/۳؛ لسان ۱۶۸/۱۲). — م.

۲. چون از نظر معنی، تفاوتی میان متن یاد شده با متنهای سعید بن منصور و ابن‌خزرج دیده نشد، از این‌رو از تکرار ترجمه، پرهیز گشت. — م.

۳. برای آگاهی بیشتر درباره این مثل، بنگرید: پانوش ۱ (پ ۲۸۳/۵). — م.

۲۹۶

نامهٔ خالد به مردم عین التمر^۱

ابویوسف ص ۸۶.

متن نامه به‌دست نیامده است.

۱. عین التمر: جایگاهی است در سرزمین عراق (یاقوت ۷۵۶/۳). - م.

۲۹۷

نامهٔ خالد به مردم اَلیس

ابویوسف ص ۸۶.

متن نامه به‌دست نیامده است.

۲۹۸

نامهٔ خالد به سرزمین عانات^۱

یو ۸۶.

خالد بن ولید از سرزمین عانات گزر کرد و فرمانده لشکر^۲ آنجا نزد وی آمده و آنچه خواسته بود، خالد به‌وی داده و بر بنیاد زیر، با او پیمان صلحی بسته بود:

هیچ‌یک از پرستشگاهها و کُنشتهای آنان نباید ویران گردد. به‌جز وقتهای نماز، در هر زمان از

شب و روز که بخواهند، می‌توانند ناقوسهای خود را به نوا درآورند؛ و در روزهای عید خود، چلیپاها (صلیباها) را بیرون برند.

خالد نیز ایشان را متعهد ساخته بود که: مسلمانان را سه روز، میهمان خویش سازند و هنگام عزیمت، برای راهنمایی و نگهداری جان و مال مسلمانان، کسانی را همراه ایشان، گسیل دارند.^۲

۱. عانات از روستاهای پیرامون فرات و جزو روستاهای شهر آنبار بوده است. نیز گفته‌اند: عانات چند روستای تابع هیت بوده است (ابن‌خردادبه ص ۷۴؛ یا قوت ۵۹۵/۳). — م.

۲. متن «بطریق» جمع آن بطارقه، واژه رومی است و به زبان رومی فرماندهی است که ده‌هزار تن سپاهی در زیر فرمان وی بوده‌اند. تازیان، به قصد بزرگداشت سرور و رییس خود، وی را بطریق می‌گفتند (مفاتیح العلوم ص ۱۲۸؛ جوالیقی ص ۷۶ «متن و پانوش» — م).

۳. *یَبْنِرُ قَوْهْمَ*: این فعل از *بَنَرَ* که به گفته جوالیقی و ابن‌سینّه و ابن‌منظور، واژه‌ای است پاریسی و معرب، گرفته شده است. *بَنَرَ* به معنی راهبر و نگهبان راه و نگهبان کسانی که از آن راه می‌گذرند می‌باشد و به معنی گروهی که برای حراست کاروانیان از گزند راهزنان، با آنان حرکت می‌کنند، نیز آمده است؛ چنان که گویند: «بَعَثَ السُّلْطَانُ بَنَرَ قَوْمَهُ مَعَ الْقَافِلَةِ». کلمه *بَنَرَ* در زبان عربی در معنی مصدری نیز به کار رفته است که به معنی *النَّظَارَةُ* یعنی نگهبانی می‌باشد و فعل *یَبْنِرُ* از همین مصدر مشتق گشته است. مصحح کتاب *المعرب* جوالیقی کلمه *بَنَرَ* را به نقل از ادی شیر از واژه *بَنَرَ*: (الطریق الرودی) یعنی راه بد می‌داند که گویا ادی شیر در ترجمه کلمه *بَنَرَ* (بَنَرَ) دچار لغزش گشته است. بنگرید: (ادی شیر، ص ۱۷). مرحوم دکتر معین در پانوشت برهان قاطع (ج ۲۴۳/۱ شماره ۵) این واژه را مأخوذ از تازی دانسته و به معرب بودن کلمه نیز اشاره‌ای نکرده است که باتوجه به آنچه یاد شد، می‌تواند جای درنگ باشد (المُحَكَّم ۲۹۱/۶؛ جوالیقی ص ۷۶؛ لسان ۱۴/۱۰. نیز بنگرید: حواشی و تعلیقات نَفْتَةُ المصنور، ص ۳۷۷). — م.

۲۹۹

نامه خالد به مردم النقیب و الکوائل^۱

ابویوسف ص ۸۶.

۲... سپس ایشان نیز همانند عانات، پیمان صلحی با خالد بستند.^۳
متن پیمان‌نامه، بعدست نیامده است.

۱. *نُقیب*: محلی است که بر سر راه حاجیان، میان *تبوك* و *معان* قرار دارد. *الکوائل*: جایی است در پیرامون شام (ابویوسف ص ۱۵۸ پانوشت ۱). — م.

۲. خالد و همراهانش به‌سوی *النقیب* و *الکوائل*، راه پیمودند و... (مأخذ پیشین). — م.

۳. و خالد، پیمان‌نامه‌ای میان خود و ایشان، نوشت (مأخذ پیشین). — م.

۳۰۰

پیمان خالد با مردم قرقیسیا^۱

ابویوسف ص ۸۷.

۲... خالد همان پیمانی را که با مردم عانات بسته بود، با ایشان نیز بست.
متن پیمان نامه، به دست نیامده است.^۳

۱. قرقیسیا: شهری بوده است بر بالای رود فرات و خابور (ابن خردادبه ص ۷۴؛ بخشی از کتاب الخراج، قدامصص ۲۱۶). م.
۲. سپس خالد راه یمود تا به شهر قرقیسیا رسید. به مردم پیرامون آن تاخت؛ داراییهای آنان را به چنگ آورد. زنان و کودکانشان را اسیر گرفت و مردان را از دم تیغ گذرانید و مردم قرقیسیا را روزی چند، در محاصره گرفت. سپس ایشان برای درخواست پیمان صلح، نمایندگانی نزد خالد فرستادند. وی درخواست آنان را پذیرفت. و... (ابویوسف ص ۱۵۸). م.
۳. با آنکه متن این پیمان با متن پیمان ۲۹۸، هر دو با اندک دگرگونی در عبارت، در کتاب الخراج ابویوسف آمده و مأخذ هر دو پیمان نامه نیز همان کتاب است، روشن نیست که چرا مؤلف، تنها درباره این پیمان، گوشزد می کند که متن آن به دست نیامده است (بنگرید: ابویوسف ص ۱۵۸-۱۵۹). م.

۳۰۱

پیمان خالد با مردم بهقباد^۱

طبری ص ۲۰۵۱.

به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

این، نوشته‌ای است از سوی خالد بن ولید به زادبن یهیش و صلوبا بن نسطونا:
به راستی شما در پناه اسلام هستید و باید سرگزیت بپردازید. شما از سوی مردم بهقباد پایین و میانه که سرپرستی آنان به شما سپرده شده است و توانایی دارند، متعهد به پرداخت - (عبیدالله گفته است: شما نسبت به پیکار مردمی که سرپرستی آنها را پذیرفته‌اید، متعهد هستید) - دوهزار هزار یعنی (دو میلیون^۲) هستید که همه ساله از شما دریافت خواهد شد؛ و این مقدار، علاوه بر

سرگزیتی برابر سرگزیت مردم بانیقیا و بَسَماست که باید پردازید.
 شما بهراستی من و مسلمانان را خرسند نمودید و ما نیز شما و مردم بهقباد پایین و آن دسته از مردم بهقباد میانه را که با شما این پیمان را پذیرفته‌اند، با سپردن دارایی‌تان به خود شما، خشنود ساختیم؛ بی‌آنکه از دارایی خانواده خسرو ایران و هواداران ایشان، چیزی در آن باشد.^۳
 هشام بن ولید، القَعقاع بن عمرو، جَریر بن عبدالله جمیری، بشیر بن عبیدالله بن الخصاصیه و حنظلة بن الربیع، بر این پیمان‌نامه گواه گشتند.
 (و در صفر سال دوازدهم، نوشته شد).

۱. بهقباد: به کسر اول و ضم «قاف» و «ذال» نقطه‌دار، نام سه استان از حوزه ابخوری رود فرات و منسوب به قباد پدر انوشیروان بوده است (یاقوت ۱/۷۷۰). م.
۲. گویا منظور دو میلیون درهم است که هر ده درهم به وزن هفت مثقال بوده است، زیرا که در آن زمان، واحد پول رایج در بیشتر دلدوستها، درهم بوده است. نیز بنگرید: (کتاب الأموال ص ۷۰۱). م.
۳. یعنی چیزی از دارایی آنها را به شما نداده‌ایم. م.

(۱/۳۰۱)

فرمان ابوبکر پیرامون منع فرستادن سرهای کشته بزرگان به نزد وی

سنن سعید بن منصور، بخش دوم ش ۲۶۵۳.

سریناق بطریق و سرهای دیگر را نزد ابوبکر آوردند. وی به کارگزار شام نوشت: هیچ سری را نزد من نفرستید. تنها به نامه و پیام بسنده کنید.

(۲/۳۰۱)

فرمان ابوبکر به فرمانروایان سپاه شام دربارهٔ فزونخواهی (ربا)

المطالب العالیه، ابن حجر، ش ۱۲۹۸ (بمنقل از ابن دهاویه).

ابوبکر صدیق به فرماندهان سپاهها در شام نوشت:

شما در سرزمین فزونخواهی (ربا) فرود آمده‌اید. از این‌رو در خرید و فروش زر، با زر و سیم، با سیم، جز از راه سنجیدن و وزن و در خرید و فروش خواربار، با خواربار، جز از راه پیمودن، کار مکنید.

(۳/۳۰۱)

نامهٔ ابوعبیده از جابیه^۱ به ابوبکر

فتوح الأزدی (دو نسخهٔ خطی پاریس) ورق ۱۹/ب (۳۶/الف).

به‌نام خداوند بخشایندهٔ بخشایشگر

اما بعد: بی‌گمان، رومیان و مردم کشور و تازیان هم‌این ایشان، برای پیکار با مسلمانان گرد آمده‌اند؛ و ما به پیروزی و انجام گرفتن وعدهٔ پروردگار و رفتار نیک وی، امید بسته‌ایم. دوست داشتم که تورا از این معنی آگاه سازم تا به خواست خداوند، در آن بیندیشی.

درود بر تو

۱. جابیه: شهری است از شهرهای پیرامون دمشق و الجبثور از منطقهٔ الخولان که نزدیک ترج الصقر در شمال خوران قرار دارد. در نزدیکی آن، تلی است به‌نام تل جابیه و در همین جا بود که عمر بن خطاب، خطبهٔ مشهور خود را ایراد کرد. (یاقوت ۳/۲). م.

۳۰۲

فرمان ابوبکر به خالد

طبری ص ۲۰۷۶. نیز بنگرید: همان، ص ۲۱۱۰.

هنگام بازگشتن خالد از سفر حجی که پنهان از ابوبکر و سپاهیان انجام گرفته بود، در حیره، نامه ابوبکر به دست وی رسید:

راه بیوی تا در الیزموک به گروههای مسلمانان پیوندی که ایشان بهراستی اندوهگین گشته^۱ و برخی، برخی دیگر را دل آزرده ساخته‌اند. بهوش باش که دیگر بار چنین کاری از تو سر نزنند که به یاری خداوند، رفتن تو بهسوی کعبه و رنجی که در این راه برده‌ای، بر اندوه مسلمانان نیفزوده و از رنج آنان نیز نکاسته است. پس ای ابوسلیمان^۲ آهنگ تو و گامی که در راه آن برمی‌داری بر تو گوارا باد؛ آن را به پایان بر که خداوند کار تو را فرجام دهد^۳. خودبینی را از خود دور ساز تا زیان نبینی و خوار نگردی. بهوش باش که از رهگذر هیچ کاری بر خود نبالی؛ زیرا که نعمت، از آن خدا و پاداش نیز به دست اوست.

۱. می‌گویند: اصل معنی الشُّجَا این است که استخوانی خرد در گلوی کسی بماند و او را از خوردن و آشامیدن، بازدارد و شاید که او را بکشد (الفاخر، مفضل بن سلمه ص ۲۴۹؛ نیز بنگرید: مقایس الفه ۳/۲۴۹). از همین معنی است جمله علی بن ابی طالب (ع) در خطبه شقیته: فَصَبَرْتُ وَفِي الْعَيْنِ قَلْبِي وَفِي الْحَلْقِ شَجَاؤٌ. نیز بنگرید: واژه‌نامه «شجو». - م.
۲. ابوسلیمان کنیه خالد بن ولید بوده است (المعارف ص ۲۶۷). - م.
۳. در اینجا سخن ابوبکر در تشویق خالد به پیمودن راه در پیوستن به سپاهیان اسلام در یزموک است. - م.

(۳۰۲ مکرر/۱)

نامه ابوبکر صدیق به خالد بن ولید

الأزدی (دو نسخه خطی پاریس) ورق ۱۹/ب (۳۶/الف).

ابوبکر به خالد بن ولید نوشت:

اما بعد، آنگاه که این نامه من به دست تو رسد، آن دسته از مردمی را که هنگام آمدن تو به عراق در آنجا بهسر می‌بردند، به جای گذار و با نیروهایی از یاران خود که از یمامه با تو آمده‌اند و نیز با آن